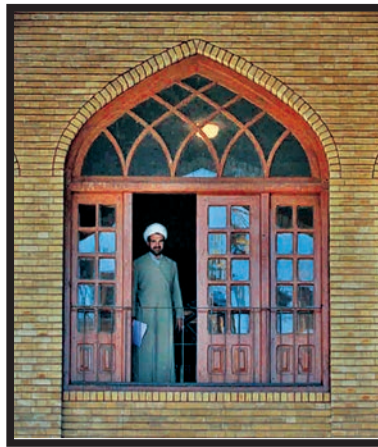


به ملاقات
خودمان برویم

سیدضیاءالدین شفیعی

دل‌م پرواز می‌خواهد



درباره حوزه علمیه صدر که درس خواندن در آن خیلی متفاوت است متفاوت درس بخواییم



چهار

از لای انگشت‌های دستش مردم را می‌باید. ۱۰ قدمی را قاطی زن‌ها و بچه‌ها به همان شکل رفت. خیالش تخت بود که نجات پیدا کرده که یک مرتبه متوجه شد یک دختر بچه با چادر رنگی بدجوری به او زل زده است. بس که به فکر استتارش بود، طوقی را پاک فراموش کرده بود. ناقلا سرش را از لای دکمه‌های تابه‌تای پیراهن محمدحسین بیرون آورده بود و به این طرف و آن طرف کله می‌کشید. محمدحسین جلدی کله طوقی را بر گرداند سر جایش و به دختر بچه اشاره‌ای کرد که هیس! نیم‌وجبی خنده‌ای کرد و چادر گلدارش را بیشتر جلو کشید و رویش را از محمدحسین برگرداند. بالاخره به میدان رسیده بودند. خودش را از جمعیت بیرون کشید و به سمت حرم دوید. هر چه زودتر زبان‌بسته را به خانه‌اش می‌رساند، خاطرش جمع‌تر بود. می‌دانست از دیروز که کمتر بیچاره سر گیجه گرفته، تیمور رفته توی کوکوش، هی می‌گفت: «محمدحسین این یکی هم بوی کیابش بلند شده! بین سرش تاب می‌خوره! مریضه، یاس از بقیه جدانش کنم. یا باید کیابش کنی یا بدی من سرش رو بکنم و بندازم جلوی گربه‌ها!». از این فکر دلش آشوب می‌شد. خوش نداشت این یکی هم به سرنوشت بقیه دچار شود. تازه چی گیرش می‌آمد توی این قفس تنگ و یک کف دست پشت‌بام. حساب کتاب کرده بود و کلی نقشه کشیده بود که هر جوری هست زبان‌بسته را برساند حرم آقا و ره‌ایش کند. با خودش گفته بود چه وقتی بهتر از ظهر عاشورا که همه‌جا شلوغ است و کلی زوار می‌آیند حرم.

پنج

توی همین فکرها بود که مقابل دم و دستگاه تعزیه بی‌هوا خورد به مرد مقابلش و محکم نقش زمین شد. پیرمرد شمرخوان آمد بالای سرش و دستش را دراز کرد که «باشو جوون، حواست کجاست؟». کنارش پسر بچه‌ای با لباس سبز عربی می‌خندید و می‌گفت: «شمر! کفترش رو ببین». شمر همان‌طور که خم شده بود و خاک لباس محمدحسین را می‌تکاند، گفت: «کجا با این همه عجله پسر جان؟!» محمدحسین در حالی که دست‌پاچه سعی می‌کرد خودش را از دست شمر رها کند، طوقی را دو دستی چسبیده بود و جویده‌جویده جواب می‌داد: «هیچی به خدا آقا کاری نکردیم. جای نمیرم. می‌خواستیم بریم زیارت». شمرخوان گفت: «باشه بابا! حالا این همه هول و ولا ندارم. ما هم داریم با این طفل‌های مسلم میریم حرم». طفلان مسلم دوباره خندیدند و گفتند: «آره، شیبه عباس هم می‌یاد، هنوز نوبت ما نیست. گفتیم بریم حرم، سلامی بدیم و برگردیم».

شش

برای خودشان شده بودند یک کاروان جمع و جورا محمدحسین، شیبه حضرت عباس، طفلان مسلم و شمر با طوقی که زیر لباس محمدحسین بال‌بال می‌زد و محمدحسین آن‌قدر طوقی را محکم چسبانده بود به سینه‌اش که انگار صدای قلبش با صدای قلب او قاطی شده بود. پایشان که به باب‌الرضا رسید، دختر بچه را با چادر گلدارش دید که بهش لبخند می‌زد. کاروان آن‌ها هم به حرم رسیده بود. یک لحظه با خودش فکر کرد زن جوان چادری و کاسه برنجیش را هم دید. با خودش گفت انگار همه اهالی بازارچه آمده‌اند حرم. رو به گنبد گفت: «سلام آقا! طوقی رو آوردم هوانش رو داشته باشی». شمر دستی به زمین کشید و به سینه‌اش زد. شیبه حضرت عباس هم کلاه پَر دارش را گذاشت روی سر محمدحسین و گفت: «تترس قاطی جمعیت هیچ کس هواسش به تو و کفترت نیست، رفتیم داخل یک گوشه‌ای ره‌ایش کن». محمدحسین کلاهخود سبزه را روی سرش جابه‌جا کرد و خندید.

هفت

دلش کلی قوت گرفته بود. برای همین زیر طاقی ایوان طلا که طوقی را رها کرد، پلکش نلرزید. آب توی دلش تکان نخورد. طفلان مسلم و شیبه عباس برایش دست تکان دادند. شمر گفت: «خب حالا برویم داخل دیگر بابا! ندیدیمت حلالمان کن». طفلان مسلم جلوتر رفته بودند. گفته بودند می‌رویم بالای سر حضرت! بین جمعیت رفت تو. پایش که به در طلا رسید، مثل شیبه حضرت عباس سرش را گذاشت روی در و گفت: «با اجازه! ببخشید که تم بوی کفتر می‌ده». سرش را از روی در برداشته بود که زمین زیر پایش لرزید. یک‌مرتبه چیزی توی سینه‌اش ترکید. صدا آن‌قدر بلند بود که گوش‌هایش از کار افتاد. بعد سرش تاب برداشت و محکم خورد زمین! اول خیال کرد تیمور است که ردش را گرفته و ناغافل خوابانده پس گردنش! بوی سوختگی می‌آمد. انگار تیمور طوقی را کباب کرده باشد. بعد دید که شیبه عباس هم افتاده روی زمین کمی آن‌طرف‌تر! دست‌هاش هم نبود. یک رد سرخ بین هر دوی آن‌ها راه افتاده بود. شمر داد می‌زد ولی صدایش در نمی‌آمد. همه‌جا داشت تاریک می‌شد. شیبه عباس که بهش لبخند زد، چشم‌هایش را بست. سینه‌اش هنوز بوی کبوتر می‌داد.

بوی کبوتر

روایتی از عاشورای رضوی

یک

طوقی یکی‌یک‌دانه کفتر جلدش را زیر پیراهنش پنهان می‌کند و دکمه‌های پیراهن را از هول تابه‌تا می‌بندد. صدای پای تیمور را که توی پاگرد می‌شنود، تندی سه چهار بله آخری را جُست می‌زند و خودش را می‌رساند به دالان خانه که صدای بی‌بی از پشت یقه‌اش را می‌چسبد: کجا با این عجله محمدحسین؟! محمدحسین سرش را برمی‌گرداند سمت بی‌بی که لچک سبزه به سر بسته و با قلیان و بادبزنی توی درگاهی نشسته و تیز نگاهش می‌کند و همان‌طوری نیم‌رخ جواب می‌دهد: می‌رم زیر بازارچه پیش بچه‌ها. بی‌بی نی قلیان را از گوشه گونیه پر از چروکش برمی‌دارد و می‌گذارد کنار لبش و پیش از کشیدن، می‌گوید: «پاشالا که همین‌طوره». پیش از آنکه بی‌بی ادامه حرفش را بزند، محمدحسین از دالان می‌زند بیرون؛ عین کبوتری که در قفسش باز شده، پر می‌کشد توی کوچه! صدای کل‌کل قلیان بی‌بی هم بدرقه‌اش می‌کند.

از لای انگشت‌های
دستش مردم را می‌باید.
۱۰ قدمی را قاطی زن‌ها و
بچه‌ها به همان شکل رفت

دو

همه کوچه را تا زیر بازارچه یک نفس می‌دود. طوقی پُریسته زیر پیراهنش جُم هم نمی‌خورد. محمدحسین هر بیج را که زد می‌کند، دستی روی پیراهنش می‌گذارد و زبان‌بسته تکانی می‌خورد. با هر تکان طوقی، لبخند او هم بزرگ‌تر می‌شود. می‌داند بازارچه را که رد کند، کار تمام است. نیمه راه بازارچه، دم دکان میرزا، با سبک می‌کند که: «میرزا قَدّ یه کفتر دون می‌خوام». میرزا در جوابش می‌گوید: «علیک سلام جوون. بذار اول کار خانم رو راه بندازم» و بعد رو می‌کند به دختر جوان و می‌گوید: «چقدر نذر داری؟». دختر جوان دستش را از زیر چادر مشکی به همراه کاسه آبخوری برنجی حرم بیرون می‌آورد و می‌گوید: «قَدّ همین کاسه کافیه! می‌برم واسه کبوترهای حرم». میرزا می‌خندد: «خوب شما حالا که به مراد دلت رسیدی، بیشتر بخر و ببر». دختر جوان رویش را تنگ‌تر می‌گیرد و می‌گوید: «چشم! هنوز که سر بازیش تموم نشده و برگشته ولی چشم!».

سه

از بازارچه تا حرم راهی نبود. تازه، توی محل همه دوست و آشنا بودند و می‌توانستند ردش را به تیمور خبر بدهند. بازارچه را که رد می‌کرد، می‌توانست بین یکی از هیئت‌ها که می‌رفتند به آقا سر سلامتی بدهند، خودش را گم و گور کند. کجا تیمور می‌توانست بین آن همه سینه‌زن و زنجیرزن او را پیدا کند و طوقی، یکی‌یک‌دانه کفترش را پس بگیرد. بیج آخر را که رد کرد، یک دسته سینه‌زن را دید که به سمت خیابان می‌رفتند. اول از همه پرچم و بیرقشان بود که جلو می‌رفت و پشت سر، یک وانت که بلندگو و نوحه‌خوان سوارش بود. بعد، یک دسته از سینه‌زن‌ها و پشت سرشان طبل و سنج و دوباره سینه‌زن‌ها و آخر سر هم زن‌ها و بچه‌ها که بی هیئت می‌رفتند و اشک می‌ریختند. محمدحسین خودش را انداخت بین بچه‌ها و با دست صورتش را پوشاند. نوحه‌خوان می‌گفت: «امشب من هم مسافرم تو کجایی برادرم؟». محمدحسین با صدای طبل دلش تکان می‌خورد و با نوحه‌خوان تکرار می‌کرد.

چهار

توی همین فکرها بود که
مقابل دم و دستگاه تعزیه
بح هوا خورد به مرد مقابلش و
محکم نقش زمین شد





درباره حوزه علمیه صدر که درس خواندن در آن خیلی متفاوت است

متفاوت درس بخوانیم



اگر سرتان را بیندازید پایین و یکر است بروید تهران، خیابان ۱۵ خرداد، رویه‌روی ناصر خسرو، جلouxان شمالی، مسجد امام خمینی (ره) بازار، دست راست، شماره ۱۸، کله‌تان می‌خورد به در مدرسه حوزه علمیه صدر که یک ساختمان قدیمی ۲۰۰ ساله بلکم بیشتر است. ولی کاشی‌های آبی و ستون‌های قدیمی و پنجره‌ها و حجره‌های این ساختمان نباید گولتان بزند. چون اینجا یک حوزه علمیه متفاوت است که تصمیم گرفته مدرن باشد و آن‌طوری که از جوانب امر پیداست، درست و حسابی هم از پیشش برآمده است.

داستان تولد یک حوزه

ظاهراً طرح تحول نظام آموزشی حوزه‌های علمیه از آن بحث‌های استخوان‌داری است که حدود دهه ۷۰ رهبر انقلاب برای اولین بار دغدغه‌اش را مطرح کرده‌اند؛ دغدغه‌ای که بر لزوم ایجاد حوزه علمیه‌ای متناسب با نیازهای امروز جامعه و کشور تأکید می‌کرد. از آن سال حرکت‌هایی برای رسیدن به نظامی که پاسخگوی این دغدغه باشد، در حوزه‌های علمیه و بین نخبگان حوزوی آغاز شد. حوزه علمیه صدر هم بدون شک یکی از این تلاش‌هاست که در سال ۱۳۸۸ با طرح تحول مدارس حوزه علمیه که توسط حجت‌الاسلام والمسلمین غلامرضا قاسمیان طراحی شده بود، راه‌اندازی شد. مجتمع حوزه‌های صدر (طرح مشکات) مجموعه‌ای از مدارس و مراکز حوزه‌ای است که در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری درباره تحول در نظام حوزه علمیه تأسیس شده و اداره می‌شود. مسئولان این مجتمع معتقد هستند که همه تلاششان را کرده‌اند تا حوزه‌ای را ایجاد و اداره کنند که نتیجه‌اش تربیت طلبه‌های جوان و به‌روز و کارآمد باشد.

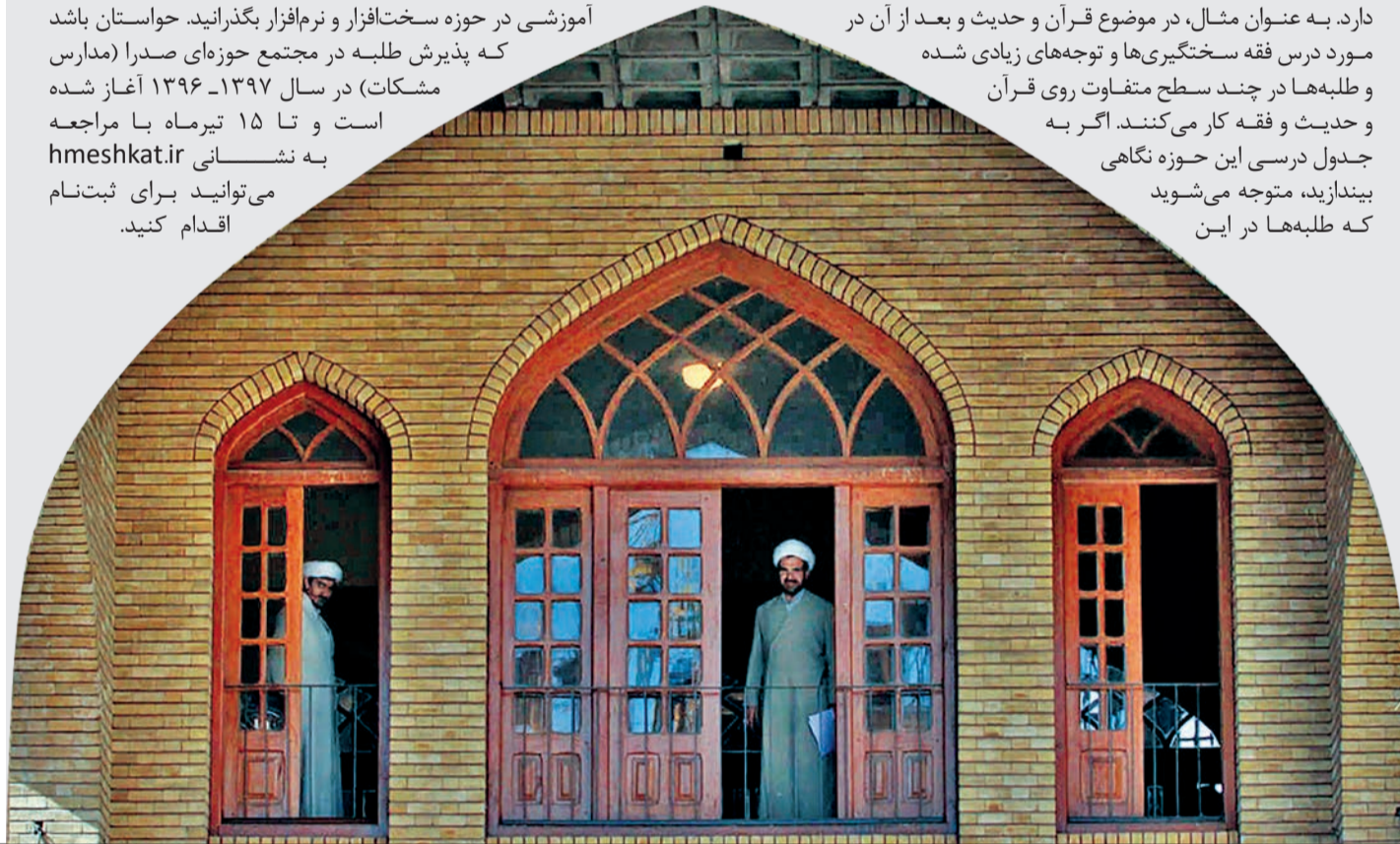
چرا این حوزه متفاوت است

همان‌طور که گفتیم، نظام آموزشی این حوزه با حوزه‌های سنتی تفاوت دارد. چون آن‌طوری که مسئولان این حوزه می‌گویند، یک عده از کار درستی‌های حوزه علمیه و استادان فریخته دور هم جمع شده‌اند و نظام آموزشی و دروس آن را نوشته‌اند. این حرف خودمانی‌اش این می‌شود که واحدهای درسی که در این حوزه ارائه می‌شود با حوزه‌های سنتی تفاوت دارد. به عنوان مثال، در موضوع قرآن و حدیث و بعد از آن در مورد درس فقه سختگیری‌ها و توجه‌های زیادی شده و طلبه‌ها در چند سطح متفاوت روی قرآن و حدیث و فقه کار می‌کنند. اگر به جدول درسی این حوزه نگاه کنید ببینید، متوجه می‌شوید که طلبه‌ها در این

حوزه درگیر مطالب رشته‌های انسانی هم هستند. اما بدون شک این تنها نقطه تمایز این مجتمع نیست. خود دست‌اندرکاران اینجا معتقد هستند که نقطه قوت حوزه صدر در استادان قوی و طلبه‌های متفاوتش است. ظاهراً استادان برجسته و بزرگی از قم و تهران در این مجتمع حضور دارند. همچنین، طلبه‌هایی که پس از گذراندن آزمون ورودی و مصاحبه به اینجا راه پیدا می‌کنند، به اعتقاد مسئولان مجتمع یک سر و گردن از دانش‌آموختگان جاهای دیگر بالاتر هستند. دانش‌آموختگان این حوزه در ۲ مقطع مقدماتی و پیشرفته ثبت‌نام می‌کنند. طلبه‌های دوره مقدماتی جوان‌های دیپلمه‌ای هستند که به دنبال تجربه مسیر متفاوت و کار درست به سراغ این حوزه آمده‌اند. پیشرفته‌ها نیز دانشگاه‌رفته‌هایی هستند که داخلشان استادان و تحصیل کرده‌های خارج‌رفته هم پیدا می‌شود. هرچند این ۲ موضوع می‌تواند مورد توجه باشد اما به اعتقاد ما مهم‌ترین ویژگی این مجتمع، ارتباط ویژه‌ای است که بین استادان و طلبه‌ها شکل گرفته است. بر عکس جاهای دیگر، اینجا دانش‌آموختگان به دنبال استادان هستند و از شان کار می‌کشند و البته استادان راهنمایی هم در کنار طلبه‌ها هستند که ارتباط صمیمی با آن‌ها داشته و همه‌جوره همراه بچه‌ها هستند.

چه کسانی می‌توانند به این حوزه بروند

برای ثبت‌نام در این حوزه فقط مهم است که به تجربه مسیری متفاوت علاقه‌مند باشید. بعد از آن هم یادتان باشد اینجا محل تحصیل طلبه‌های باهوش و بااخلاقی است که خاص هستند و دوست دارند که توی حوزه فرهنگی و اجتماعی فعال باشند. اگر دلتان می‌خواهد بعد از گذراندن دوره متوسطه به این مجموعه هم به عنوان گزینه‌ای برای ادامه تحصیل فکر کنید، قبلیش خدمتتان عرض کنم که این حوزه یک تفاوت دیگر هم با حوزه‌های سنتی دارد. اینجا همه چیز حسابی به‌روز شده و همگی، از سیستم‌های درسی گرفته تا کلاس‌ها و حتی طلبه‌ها، به تکنولوژی روز مجهز شده‌اند. توی کلاس‌های این مجتمع طلبه‌ها روی زمین نمی‌نشینند. اینکه چیزی نیست. آن‌ها همه درس و مشق‌هایشان را تایپ می‌کنند و از ضبط صوت تا لپ‌تاپ در اختیارشان است. برای همین اگر شانس آوردید و در این مجتمع پذیرفته شدید، قبلیش باید یک دوره آموزشی در حوزه سخت‌افزار و نرم‌افزار بگذرانید. حواستان باشد که پذیرش طلبه در مجتمع حوزه‌های صدرا (مدارس مشکات) در سال ۱۳۹۷-۱۳۹۶ آغاز شده است و تا ۱۵ تیرماه با مراجعه به نشانی hmeshkat.ir می‌توانید برای ثبت‌نام اقدام کنید.



ایرنا

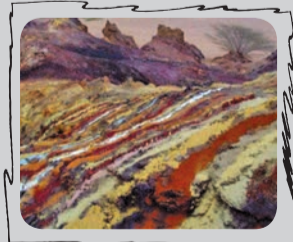
یک خاک عجیب، یک کوه خوراکی

حتماً درباره سرمایه‌های کشورمان زیاد شنیده‌اید شاید برایتان جالب باشد که بدانید یکی از این سرمایه‌ها خاک رنگی جزیره هرمز است؛ خاکی که معاون محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست درباره‌اش خیره‌های خوبی دارد و گفته که قرار است بهره‌برداری از این خاک ممنوع شود. وی در ادامه توضیح داده است که خاک رنگی این جزیره در تمام دنیا بسیار نادر و جزء میراث فرهنگی حساب می‌شود و خارج کردن حتی یک میلی‌متر از این خاک و صادر کردن آن به جاهای دیگر خطاست. جزیره هرمز به جز خاک سرخ، یک کوه خوراکی هم دارد و مردم محلی از خاک سرخ آن به عنوان ادویه برای پخت ماهی و نان و تهیه ترشی، مربا و سس استفاده می‌کنند؛ مردم محلی این کوه را «گلک» می‌نامند و خاک سرخ آن را مانند نمک در تهیه انواع غذاها مصرف می‌کنند.

ایرنا

دیوار مهربانی به غزه رسید

رسم قشنگ دیواری مهربانی را که به یاد دارید. جالب است بدانید که این دیوار سفر کرده و به شهر غزه هم رفته است. «دیوار مهربانی»، «ما همه برادریم»، «نیاز نداری بذار، نیاز داری بردار»، این عبارات‌های آشنایی هستند که مدتی است که در کنار بعضی اجناس مانند لباس و کفش و غذاهای کنسرو شده و اسباب‌بازی و... بر دیوار یکی از مناطق مرفه شهر غزه دیده می‌شوند. ظاهراً «انس»، جوان ۲۳ ساله فلسطینی، ایده دیوار مهربانی را در غزه پیاده کرده است. به گزارش بانک جهانی، شهر غزه با داشتن ۶۰ درصد فقیر، رتبه سوم فقر را در بین شهرهای جهان دارد. همچنین بیکاری در نوار غزه به حدود ۴۳ درصد رسیده است و بسیاری از مردم با کمک‌های دریافتی از مؤسسه‌های بین‌المللی امرار معاش می‌کنند.



به این مکان به کار خوب



دیوار به نوار غزون

ک

نام فیلم: عصبانی نیستم
کارگردان: رضا درمیشیان

اکران «عصبانی نیستم» در جشنواره سی و چهارم یک شروع خوب برای «رضا درمیشیان» کارگردان جوان سینمای ایران بود، کسی که قبل از این فیلم، بغض را در کارنامه کاری خود داشت که البته چندین مورد توجه مردم قرار نگرفت. هر چند فیلم در چند بخش مختلف کاندید سیمرغ شد، ولی به دلایل مختلف از جمله فشار سیاسی کسانی که از فضای فیلم خوششان نیامده بود، درمیشیان مجبور شد با نامه‌ای خواستار حذف فیلم از جشنواره شود. نوید محمدزاده هم که اولین سیمرغ خود را کسب کرده بود، به یک‌باره از فهرست حذف شد. چندماه پیش، نسخه قاچاق فیلم با کیفیت پایین در خیابان‌های شهر دست به دست شد، ولی خب آقای کارگردان هنوز هم به اکران فیلمش که در مورد دانشجویی تهرانی است که به دلایل سیاسی از دانشگاه اخراج می‌شود، امیدوار است. البته این به معنی بی‌کاری جناب کارگردان نیست، او سال پیش فیلم جنجالی «لاتوری» را روی پرده سینما داشت.

رفع توقیف؟

بعید می‌دانم که فیلم به همان صورت که در جشنواره اکران شد، بتواند معجز دریافت کند، حداقلش این است که صدای رییس جمهور وقت و چند سکانس باید به کلی از فیلم حذف شود.



نام فیلم: گزارش یک جشن
کارگردان: ابراهیم حاتمی کیا

شاید باورش سخت باشد، ولی «ابراهیم حاتمی کیا» هم در صندوقچه فیلم‌های توقیفی جایی برای خود دست و پا کرده است. فیلم «گزارش یک جشن» که قبل‌تر با نام «بانوی شهر ما» فیلمنامه‌اش نوشته شده بود، بعد از اتفاقات سال ۱۳۸۸ تولید شد و تم سیاسی داشت، ولی به دلایل نامعلوم به کلی از فهرست فیلم‌های اکرانی خارج شد. سازمان سینمایی وقت هم برای این که خیال خود و تهیه‌کننده را راحت کند، امتیاز فیلم را به کلی خرید تا فیلم حتی تا نزدیکی اکران هم نرود. گزارش یک جشن از آن دسته فیلم‌هایی است که کمتر کسی توانسته آن را تماشا کند و به همین دلیل خبرهای زیادی از آن به بیرون درز نکرده است. جالب اینجاست که حاتمی کیا با این که ۶۰۷ سال از توقیف فیلمش می‌گذرد، ولی خب هیچ‌گونه عکس‌العمل خاصی نسبت به این موضوع نشان نداده است. چرا؟ واقعاً نمی‌دانیم.

رفع توقیف؟

راستش را بخواهید چون تقریباً هیچ‌کسی پیگیر اکران فیلم نیست، بعید است که اتفاق خاصی برای گزارش یک جشن بیفتد، تا این که بکنفر پیدا شود و بگوید پولی که بابت خرید امتیاز فیلم پرداخت شده است را چه کسی قرار است برگرداند؟

علت ممنوع‌التصویری فراستی

هفته گذشته مسعود فراستی منتقد جنجالی برنامه «هفت» در گفت‌وگوی خود از این برنامه را دلایل شخصی و عدم تمایل خود برای حضور در این برنامه سبب اما سایت «مشرق» عنوان کرده است که دلیل اصلی عدم حضور فراستی در سری ۱۷ انتقاد او از نحوه حضور رئیس جمهور در میان کارگران بوده است. ۱۷ اردیبهشت‌ماه سال گذشته به همراه «محمد تقی فهیم» فیلم سینمایی «بادیگارد» ساخته ابراهیم حاتمی کیا را نقد کردند. در آن برنامه مسعود فراستی به حضور دکتر حسن روحانی در جمع کارگردان و انکنتش نشان داد و گفت با وجود این که به حسن روحانی رأی داده است و از برجام منتقد حضور رئیس جمهور با ماشین شاسی‌بلند مشککی در میان کارگران است.

نسخه ویدئویی محمدرسول الله

نسخه نمایش خانگی فیلم «محمدرسول الله» ساخته «مجید مجیدی» که تقریباً دو سال می‌گذرد، به‌زودی وارد بازار خواهد شد. دلیل این وقفه طولانی، تلاش برای اکران بین‌المللی فیلم آن‌ها مربوط به ترکیه است. خیر توزیع نسخه ویدئویی «محمدرسول الله» تیزر درجالی وارد رست گذشته تلویزیون سراسری ترکیه این فیلم را نمایش داده است. به هر حال فیلم سینمایی «محمد رس مجیدی» که به مقطع کودکی و نوجوانی پیامبر اسلام می‌پردازد، به‌زودی وارد شبکه نمایش براساس اخبار منتشر شده. این فیلم بعد از ایام شب‌های قدر و احتمالاً نزدیک به عید فطر توزیع «محمدرسول الله» محصول مؤسسه نور تابان در کشورهای مختلف از جمله ترکیه، آذربایجان، عراق درآمده است و در نسخه ویدئویی آن که توسط شرکت تصویرگستر باسارگاد عرضه می‌شود.

جدول فروش هفتگی:

۱

ماه رمضان و البته حوادث تروریستی تهران باعث شد تا فروش «نهنگ عنبر ۲» با کاهش شدید روبه رو شود، تا جایی که شانس این فیلم برای شکستن رکورد گشت ۲ تا حدود زیادی کاهش یافت.



۲

«زیر سقف دودی» خاتم کارگردان هفته اول فروش را با ۲۰۰ میلیون آغاز کرد، فروشی که به نظر می رسد بیشتر تحت تأثیر فیلم قبلی پوران درخشنده بود، چون واقعا زیر سقف دودی بعید است که بتواند فروش آنچنانی در گیشه امسال تجربه کند.



۳

«مادر قلب اتمی» به کمک حواشی توقیفش همچنان خوب می فروشد تا باز هم شاهد این باشیم که توقیف یک فیلم، تنها می تواند فروش پس از اکرانش را چندبرابر کند. البته حضور ترانه علیدوستی و محمدرضا گلزار را نیز نباید نادیده بگیریم، ولی خب داستان فیلم بعید است عموم مردم را راضی از سینما خارج کند.



۴

هر چند اکران ویلایی ها با رایزنی ها تا انتها شب های قدر ادامه پیدا کرد، ولی این فیلم نتوانست به حق خودش در اکران برسد. یک فیلم متفاوت در ژانر دفاع مقدس که تمام سعی خود را کرد تا اسیر کلیشه های معمول نشود، حالا با حدود ۷۰۰ میلیون فروش به کارش پایان می دهد.



۵

تیک آف که شروع خوبی در گیشه داشت، با رسیدن ماه رمضان به کلی رشد فروشش پایان یافت تا با حدود یک میلیارد تومان، احسان عبدی پور فیلم خودش را در پایان اکران عمومی ببیند.



۶

با اینکه «برادرم خسرو» اکران محدودتری را نسبت به فیلم های دیگر تجربه کرد، ولی توانست به فروش یک میلیارد و ۲۰۰ میلیونی برسد. اگرچه باز هم فیلم احسان بیگلری با بازی خوب شهاب حسینی، حشش فروش بیشتر از این حرف ها است.



نام فیلم ها: کاناپه و خانه پدری
کارگردان: کیانوش عیاری

شاید بتوان ادعا کرد تنها کارگردانی که همزمان دو فیلم خود را در توقیف دارد، همین جناب «کیانوش عیاری» است. «خانه پدری» در زمان سازمان سینمایی قبل به دلیل خشونت زیاد سکانس ابتدایی فیلم، توقیف شد، اما دو سال پیش برای دو روز توانست اکران عمومی شود که دوباره به دلایل نامعلوم توقیف شد. عیاری برای جشنواره سال گذشته، فیلم «کاناپه» را ساخته بود که به دلایل فرامتنی به کلی از بخش مسابقه جشنواره فیلم فجر خارج شد. بازیگران خانم فیلم در چند سکانس از کلاه گیس استفاده کرده بودند که همین موضوع باعث توقیف کاناپه شده است. در مورد کیفیت سینمایی این دو فیلم راستش را بخواهید آن قدرها خبرها موثق به بیرون درز نکرده است که بتوانیم برایشان نقل کنیم.



رفع توقیف؟

به نظر می رسد خانه پدری بتواند به زودی از کمد توقیف خارج شود و اکران عمومی هر چند محدود را تجربه کند، ولی خب کلاه گیس بازیگران خانم فیلم کاناپه موضوعی نیست که به همین راحتی قابل حل باشد، چون عیاری گفته است که به هیچ عنوان حاضر به حذف سکانس های مربوط به خانم ها نمی شود.

یابی در ۴ سال گذشته، تعداد بالای فیلم های توقیفی بوده است؛ فیلم هایی که پروانه نمایش گرفته اند، ولی به بند هفته های می شود که به دستور وزیر ارشاد، شورایی برای حل مشکل این فیلم ها به وجود آمده است. اکران هر ترندی توقیف خود را لغو کند، بهانه ای شد تا این هفته در مورد چند فیلم در انتظار نمایش و توقیف شده عدم اکرانشان چیست و آیا می شود به رفع آن ها امید داشت؟ این را هم اضافه کنیم که تعداد فیلم های خب ما تنها به چند فیلم از این فهرست اشاره می کنیم.

رفع توقیف؟

محمدحسین لطیفی بعد از تماشای فیلم گفته بود که حتی اگر اصلاحات را به فیلم وارد کنیم، باز هم امکان اکران برای این فیلم وجود ندارد. همین موضوع آب باکی را روی دست آقای کارگردان ریخته، ولی خب بعید است که کاهانی به این راحتی ها بی خیال سرمایه اش در فیلم شود.



نام فیلم: ارادتمند؛ نازنین بهاره تینا
کارگردان: عبدالرضا کاهانی

مگر می شود که حرف از فیلم های توقیفی باشد و حرفی از «کاهانی» به میان نیاید؛ کارگردان جوانی که با توجه به سبک خاصی که ساخته هایش دارد، بدون شک با میزبانی در راه اکران روبه رو می شود. ولی این بار ماجرا خیلی جدی تر شده است. هر چند کاهانی ادعا می کند که فیلم نامه «ارادتمند» همان چیزی است که به کمکش پروانه ساخت گرفته، اما خبرهایی که می رسد حاکی از آن است که بعید است ارادتمند بتواند به این راحتی ها رنگ اکران را ببیند. کاهانی که فیلم جدید خود را در تایلند و با بازی عطاران و فرخ نژاد ساخته است، هر از گاهی عکس ها و فیلم های کوتاهی از فیلمش را در صفحه اجتماعی خود منتشر می کند؛ عکس هایی که با توجه به خلاصه داستانی که شنیده می شود، تا حدودی دلیل توقیف فیلم را مشخص می کند.

نگاهی به فیلم های اکران نشده سینمای ایران که دیر یا زود باید تکلیفشان مشخص شود

توقیف نتوندها



نام فیلم: رستاخیز
کارگردان: احمد رضا درویش

«احمد رضا درویش» کارگردان باتجربه سینمای ایران، بالاخره توانست به آرزوی مبنی بر ساخت فیلمی براساس واقعه عاشورا برسد، اما بعد از یک اکران موفق در جشنواره فیلم فجر و دریافت سیمرغ های پرشمار، داستان رستاخیز آغاز شد. با توجه به تذکر علمای دینی، درویش قانع شد که باید حذقیاتی به فیلم وارد کند. فیلم پروانه نمایش گرفت تا همه چیز برای اکرانش آماده شود، ولی هرچه به روز شروع اکران نزدیک تر می شدیم، حرف و حدیث ها پیرامون توقیف بالا می گرفت. فیلم حدود ۲۴ ساعت توانست اکران عمومی شود، ولی با اطلاعیه سازمان سینمایی، از پرده پایین کشیده شد. تا یادمان نرفته است بگوییم که براساس شنیده های ما، کسانی که فیلم را تماشا کرده اند، می گویند کیفیت داستان و ساخت فیلم اصلا چنگی به دل نمی زند. البته باید منتظر باشیم و خودمان رستاخیز را تماشا کنیم تا بتوانیم نظر قطعی بدهیم.



رفع توقیف؟

به نظر می رسد، نزدیک ترین فیلم به اکران عمومی، همین رستاخیز باشد. درویش با سازمان سینمایی قول و قرارهایی گذاشته تا بتواند فیلم خود را زودتر اکران کند، پس اگر محرم و صفر امسال شاهد حضور رستاخیز بر روی پرده سینما بودید، اصلا تعجب نکنید، چون شرایط برای رفع توقیف آن آماده است.

رادان مشعل دار شد

«پهram رادان» بازیگر سینمای ایران یکی از مشعل داران المپیک زمستانی ۲۰۱۸ پیونگ جانگ کره جنوبی خواهد بود؛ اتفاقی که همزمان برای ورزش و سینمای ایران اتفاق بزرگی به حساب می آید. پیش از این سابقه داشته که چهره های غیرورزشی مشعل دار المپیک باشند. مثلا «نام کرو» در المپیک ۲۰۰۴ آتن مشعل دار بود و این بار نوبت به یک چهره هنری از ایران رسیده که در یک میدان ورزشی جهانی، سفیر ایران باشد. البته مشعل داری ستاره سینمای ایران بخشی از یک پروژه است. او نماینده بومی شده تا چند ایرانی دیگر را هم برای مشعل داری المپیک ۲۰۱۸ انتخاب کند. «سامسونگ موبایل» به عنوان حامی رسمی المپیک پیونگ جانگ افرادی را برای حمل مشعل المپیک زمستانی انتخاب می کند. رادان به عنوان نماینده این پویش انتخاب شده تا مردم را برای شرکت در این رویداد تاریخی دعوت کند.

دوباره زیر آسمان شهر

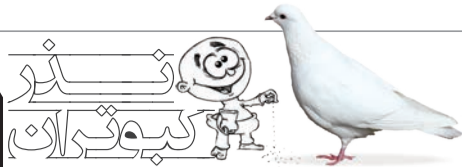
«مهران غفوریان» بعد از ۱۵ سال این روزها با همکاری «مهران مهام» قصد دارد ادامه مجموعه «زیر آسمان شهر» را بسازد و پیش از این هم اعلام کرده بود «رضا عطاران» به عنوان مشاور در این پروژه خواهد داشت. البته دو هفته پیش نقل قولی از غفوریان منتشر شد مبنی بر این که عطاران راضی به بازگشت به تلویزیون و ایفای نقش در این سریال نمی شود. او درباره زمان ساخت این مجموعه نیز گفته: «سریال پنجری» آقای مهام که تمام شود و بازی من هم در فیلم «قداره و آتش» به کارگردانی «محمد عرب» تمام شود، وارد تولید «زیر آسمان شهر» می شویم. البته پیشنهادهایی درباره کارگردانی سینما دارم، اما طبق قراری که با آقای مهام دارم، «زیر آسمان شهر» اولویت من است. سریال در ۹ قسمت برای شبکه سه تولید خواهد شد. ضمن این که با «حمید لولایی»، «یوسف تیموری» و «ملکه زنجیر» صحبت کرده ام و حضورشان قطعی شده است. خودم هم در این کار بازی خواهم کرد.

کوتاهی علت جدایی

نمایی عنوان کرد. جدید این برنامه، گذشته، مسعود در برنامه «هفت» شرکت «مپنا» دفاع می کند، اما

سال از اکران عمومی آن

لم بود که مهم ترین آنها شد که هفته سول الله» ساخته خانگی می شود. خواهد شد. فیلم روسیه به نمایش



همه مهمان هشتم (۱۳)
رمضان، ماه مهمانی خداست. ماهی که همه مسلمانان جهان در آن مهمان هستند.



دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

هدهد هشتاپه‌ها

دل‌م پرواز می‌خواهد



پنجم: در این شب‌های قشنگ که باران مر حمت خدا بر سر همه می‌بارد، به کاسه دل‌م نگاه می‌کنم که ظرفش کوچک است و اندازه‌اش محدود... که حرف‌های ناخواب، گناه‌های پی در پی و ناخوشی‌های دنیا، ترکش داده‌اند و زمانه دود آلود کتیش کرده است... می‌نشینم در صحن آزادی ات رضاجان! به نیت آزادی... و کاسه دل‌م را به دست می‌گیرم... این کاسه کوچک و مخدوش است... این قلب گرفته و محدود است... این ظرف باران می‌خواهد به وسعت دریا...
خدا می‌خواهد، چه کنم؟ دل‌م که ظرفی می‌طلبد اندازه دریا، در یابی که سیاهی اگر در آن افتد، گم می‌شود... ناپدید می‌شود... در پاکیزگی آب‌ها، زلال می‌شود... دل‌م شکستن می‌خواهد، خور شدن، تکه تکه شدن، بشکن این کاسه را و ناپدید کن این ظرف محدود را، که دل‌م دریا شدن می‌خواهد...

ششم: من از هیچ کس نمی‌ترسم، من از آینه می‌ترسم. چشم در چشم آینه شدن جرئت می‌خواهد؛ دل‌م گرفته است از خودم، از تمرین‌های کم‌جانم برای برنده شدن، خوب می‌دانم پرندگی تمرین می‌طلبد، جسارت و تکرار... نه گفتن، نه شنیدن، نخوابیدن، من از هیچ کس نمی‌ترسم؛ من از خودم، از چشم در چشم خودم شدن می‌ترسم. از فنی که در من است و نمی‌شکند و زانو نمی‌زند و خودش را رها نمی‌کند... پرنده بودن رهایی می‌طلبد، رهایی از خواستن، رهایی از نام، رهایی از تنگ...

هفتم: دل‌م پرواز می‌خواهد، مثل کبوترهای این حرم دل‌م پرواز بی‌فکر می‌خواهد... مثل آینه‌های این حرم دل‌م تکه تکه شدن می‌خواهد، دل‌م بی‌ترس محو شدن در آینه نگاه خدای خواهد...

هشتم: راه می‌روم در میانه صحن‌ات و دل‌م گرم این مهمانی است. این شب‌ها که باید قدرشان دانسته شود. کاش قدر خودم را بدانم. قدر همه شب‌ها و روزهایی که بر سر سفره بندگی ات نشستیم.
کاش بیمانه‌ام را بشناسم، اندازه‌ام را... و بزرگ شوم قدر صحن انقلابت و قلبم دیگر گون شود و طلایی مثل تابه‌های حضور هر زائری در بی‌کراتگی حرمت...

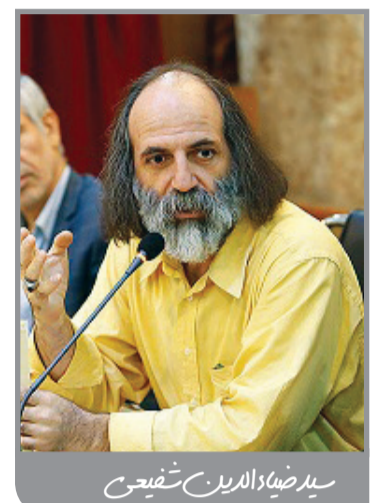
هائیه سلامی زاد. مری ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشهد

اول: ماجرا از یک سفره آغاز شد، سفره بلندی که پهن شد... این راه‌ها از حاشیه گلدسته‌ها پهن شد... سفره بلندی به وسعت همه‌امیدواران، به اندازه همه مشتاقان، به قدر دل‌تنگی همه غریبان... آقای مهربانی
قلیم سخت شده بود، معرقت کم نور، و از تقاع صبرم کوتاه... با این همه من هم دعوت شدم، من هم به آمدن پای این سفره، زانو به زانو نشستن کنار دوستان خدا و جرعه جرعه نوشیدن از کاسه‌های نور دعوت شدم...
زیر آنکه این سفره سوای همه سفره‌هاست، این مهمانی با همه مهمانی‌های دنیا فرق می‌کند و قلب این میزبان مشتاق تر از همه میزبانان جهان است...

دوم: هیچ کس نمی‌تواند بگوید گناهکاران پای این سفره نیایند، این سفره الهی می‌شود... هیچ کس نمی‌تواند بگوید تار بکند لادن در صبح نفس نکشد، صبح سیاه می‌شود... این سفره به ذات پاکیزه است و پاکیزه می‌کند هر کس به عشق و ادب و اشتیاق از آن لقمه برمی‌دارد... پای این سفره جا برای همه هست و معجزه این سفره به همین است...

سوم: آسمان این شب‌ها حال عجیبی دارد؛ آسمان حرمت در این شب‌ها که دل‌ها به تواضع بیشتری در صحن‌ات کام برمی‌دارند و صورت زائرانت بوی خوب خدا می‌دهد. کاش در این شب‌ها، میان این میل شدید که در قلبم برای خوب تر شدن می‌تپد، یاد بگیرم همه آدم‌ها را با مجموعه افکار و اعمال و شیوه‌های مختلف زندگی شان همان طور که هستند دوست بدارم و ببندم.
باید در همین رمضان، در همین شب‌های باقی مانده با خودم عهد کنم؛ قضاوت را به تو بسپارم و دیگران را نقد نکنم؛ که اگر میلم به در دست تر شدن دوستم، برادرم و همکارم است؛ چه بهتر که در عملم، صلاح را تو بیج دهم، مهربان تر بنمکنم کن، که معلم برای دینم، بهتر بنمیلغ باشد.

چهارم: می‌دانم، در این روزهای بلند، دهان بستیم از آب و نان و طعام قطعه‌هایی بلند تر دارد. قطعا باید این زبان نرم تر بچرخد، باید این کلمات صیقلی تر شود و دندان‌های تیزی نداشته باشد تا گوشه‌های روح هیچ کس را نخراشد. بارها شنیده‌ام که از همین عضو کوچک ناپیدا چه قلب‌ها که تشکسته و چه اندوه‌ها که در دل‌ها خیز بر نداشته است.
باید این زبان روزه خشم بگیرد، روزه ناسزا، و هرگز افطار نکند به قهر، افطار نکند به دشمنی، افطار نکند به کتایه... در این روزهای بلند که دهان می‌بندیم از آب و نان و طعام، کاش از درشت گفتن کلمات و کتایه زدن روزه بگیریم و زبان جز به مهر در دهان نگر دانیم.
مدد ز غیر تو تنگ است، بارضا مددی...



به ملاقات خودمان برویم

یک نفر نیست دست خودش را بگیرد و برود به ملاقات خدا. یک نفر نیست بیاید و این سکوت ضخیم را پس بزند، یک نفر نیست توی گوش این هوس بزند. لذت خودبینی زیر دندان همه مانده، همین روزها یکی می‌خواست ماه را به خانه‌اش ببرد! آسمان نگران ستاره‌هایی است که کوچیده‌اند، آفتابگردان‌ها سر گیجه گرفته‌اند از بس که گشته‌اند پی خورشید.

ای آغازترین آغازها
[ای که] آفتاب در بی‌دریغ‌ترین تابش / و ماه در باشکوه‌ترین درخشش / و روز در روشن‌ترین گسترش / و شب در کامل‌ترین پوشش / و آسمان در بلندترین گردش / و زمین در بسیط‌ترین کرنش / و نفس در نیکوترین آفرینش / و امدار کرامت توست! ما را سرگردان در فجورها و تقوی‌ها مگذار / در استگاری توفیق‌مان ده / و از پلیدی نومیدمان گردان (۱) با ما مهربان تر باش و بگذار از حیرت باز آیم، آنگاه غیرت بندگی خواهیم یافت و شوق ستایش تو، ما را فرا خواهد گرفت. پس ما را دیگر هراسی از آمدن و رفتن نخواهد بود و دست در گردن مرگ از تمام کوچک‌های زندگی خواهیم گذشت و لبخند زان در آینه روزگار خویش خواهیم نگریسته؛ آینه‌ای که زندگی ماست.

راستی در زندگی ما سهم دیگران چه قدر است؟ دیگرانی که به اندازه روح و جان به ما نزدیک‌اند، دیگرانی که تنها به وقت آب و نان به یاد می‌آوریمشان، دیگرانی که دورتر حتی، تنها به اندازه یک نام در خاطر شلوغ‌مان جا دارند! سهم خود ما در این جهان چه اندازه است؟ کوچک آیا، آن قدر که گاه حتی فراموش می‌کنیم و فراموش می‌شویم که هستیم. یا بزرگ آن قدر که جز برای چهره خود در آینه جهان جایی برای دیگران باقی نگذاشته‌ایم؟ کاش کمی خود را جابه‌جایی کنیم، جلوتر یا عقب‌تر فرقی ندارد؛ جابه‌جایی به خودی خود کافی است تا جای واقعی و شایسته خود را دقیق‌تر پیدا کنیم. آن وقت ممکن است دیگران را هم ببینیم! آن‌ها که از ما بالاترند، آن‌ها که اگر نبودند ما هم نبودیم، آن‌ها که اگر نباشند ما هم نیستیم، و سرانجام آن‌ها که همواره بوده‌اند اما هرگز بودنشان را در کنار خودمان احساس نکرده‌ایم. بیایید دست‌دل‌مان را بگیریم و به ملاقات خودمان برویم، آنجا نام‌های زیادی منتظرمان هستند!

(۱) برداشتی شاعرانه از آیات اتا ۹ سوره شمس

به فرزند خود، نیکو سخن گفتن را بیاموزید...
هوئی! این بیل بیلک یاروی
فتتول، خیلی نادخ ز اقارت می‌زنه!
کامنت پامنتی داری بنال بینیم!!
ترجمه: پدرم! رایانه‌ی منزل نیاز به تعمیر دارد.
به نظر شما لازم است چه کاری انجام دهیم؟
https://telegram.me/khosroanjom_majid

کولر می‌زنی سرده، نمی‌زنی گرمه، می‌خوای بری بیرون زوده، می‌خوای بخوابی دیره. عجب وضعیه‌ها!
پسر آقای همساده
شهر: قوطی چایی کجاست؟
زن: شما مردا تو همه عمر تون نمی‌تونین یه چیزی رو به تنهایی پیدا کنید.
چایی تو کاینات ادویه‌هاست، تو قوطی کاکائو که روش نوشته نمک!
عیال خوشمزه‌خان
اون قدر هوا گرمه که کولرمون هم از پشت بوم اومده رو میل نشسته، شربت بهش دادیم
میگه بذار ۱۰ دقیقه خنک بشم، الان میرم بالا.
خوشمزه‌خان
اگه دیدی چند تا چیز توی یخچال مرتب کنار هم چیده شده شک نکن یه چیز خوشمزه پشتشون قایم کردن!
خیل‌خان

معلم! اگر ۱۵۰۰ تومان خرید کنید و ۲۰۰۰ تومان پول بدهید، چقدر باید پس بگیریم؟
دانش آموز: ۷۵۰ تومان
معلم: چطور حساب کردی؟
دانش آموز: چونه زدم!
خسیس‌خان
استرازی من در زندگی،
وقتی امتحان داری و بلد نیستی؟ خواب
وقتی کلی کار داری؟ خواب
وقتی حوصله هیچیو نداری؟ خواب
وقتی نمی‌دونی چکار کنی؟ خواب
تنبل‌خان
یه چیزی هم داریم به اسم توهم بیکاری
اونم این طوره که کلی کار داری، ولی این قدر خودتو می‌زنی به اون راه که از بیکاری حوصله‌ت سر می‌ره.
تنبل‌خان

هشتکو
جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.